

چشمانی که خشک شدند

◀ کتاب «مگر چشم تو دریاست» روایت‌هایی از مادری است که چهار فرزندش را نثار اسلام و انقلاب کرده...

📌 **[شهروند]** اوائل امسال کتابی منتشر شد با عنوان «آقازاده‌ها» که

اطلاعاتی درباره آیت‌الله احمد جنیدی، امام جمعه رودسر و چهار فرزند شهیدش ارائه می‌داد. محوریت در آن کتاب البته تنها آیت‌الله جنیدی و فرزندان شهیدش نبود بلکه نویسنده تلاش کرده بود با گردآوری اطلاعات مختلف، درباره مسئولینی بنویسد که صرفاً اهل شعار نبودند و بذر ایمان را چنان در خانواده خود کاشته بودند که فرزندان‌شان هم جان خویش را نثار اسلام کرده بودند. به همین دلیل هم نام کتاب را «آقازاده‌ها» انتخاب کرده بود تا نشان بدهد آقازاده واقعی کیست. اما کتاب «مگر چشم تو دریاست» همین جریان را از زاویه دید مادر این خانواده روایت می‌کند. چراکه این مادر شهید بیش از تمام اعضای خانواده داغ دیده است و حتی همسرش هم بعد از تحمل فراق سه فرزند، به جوار حق شتافته است. کتاب «آقازاده‌ها» نوشته زهرا جابری توسط انتشارات «حماسه یاران» چاپ شده بود و «مگر چشم تو دریاست» به قلم جواد کلاته عربی، توسط انتشارات (۲۷ بعثت) منتشر شده است. به این ترتیب در کتاب «مگر چشم تو دریاست» با مادری مواجهیم که تمام مردان زندگی‌اش را از دست داده؛ همسرش درگذشته و چهار فرزندش هم شهید شده‌اند. در این کتاب فعالیت‌های مرحوم آیت‌الله جنیدی، همسرش، دامادها و عروس‌های این خانواده را می‌بینیم. همچنین بخش دیگر مربوط است به روایت ملاقات همسر آیت‌الله جنیدی با همسر مقام معظم رهبری که زندگی مشحون از سادگی رهبر انقلاب و همسرشان را نشان می‌دهد.

۴ فرزندی که شهید شدند...

نصرالله، سومین فرزند و نخستین شهید خانواده، ۱۸ دی ۱۳۵۹ در عملیات نصر شهید شد. نصرالله عضو ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران بود. ۷۵ روز بعد پیكرش آمد. عراقی‌ها او را رب انداخته بودند. شهید دوم خانواده، آخرین پسر، رضا بود. صبح فردای مراسم هفتم نصرالله، رضا که ۱۵ سال داشت، اجازه جبهه گرفت اما پدرش اجازه نداد. برج چهار سال بعد رفت آموزشی بسیج. بالاخره سال ۱۳۶۱ اجازه پدر را گرفت و ۴ اردیبهشت ۱۳۶۲ شهید شد. رضا کوچک‌ترین پسر خانواده، از بسیج رودسر به جبهه غرب اعزام شد و در همان اعزام اول به شهادت رسید. محمد، سومین شهید و پسر ارشد خانواده، در آغوش برادرش عبدالحمید در جزیره مجنون به شهادت رسید. ۱۴ سال پیكرش مفقود بود. به عنوان بسیجی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) در عملیات خیبر در حالی به شهادت رسید که عبدالحمید، ناظر شهادتش بود و نمی‌توانست پیكر برادرش را به عقب برگرداند. حمید، لحظه شهادت محمد را دیده بود. کنارش بوده؛ با فاصله یکی دو متر. عبدالحمید هم در همین منطقه جزیره مجنون شیمیایی شد. در مراسم محمد، حاج آقا حاشی خوب نبود. یکی دو ماه در خانه بستری بود. بعدها هم بیمار شد و در سال ۱۳۷۷ فوت کرد. عبدالحمید هم بعد از فوت پدر، در سال ۱۳۷۹ به خاطر عوارض شیمیایی به شهادت رسید. او فرزندی داشت که بار سنگین زندگی زمانی بر دوشش افتاد که ۱۶ ساله بود. هرچند در سال ۱۳۹۰، او هم درگذشت و خانواده را با کوله‌باری از غم تنها گذاشت.

نخستین شهید...

نصرالله که سومین فرزند من و نخستین شهید خانواده بود ۲۰ سال داشت و وقتی جنگ آغاز شد خواب و خوراک نداشت. وقتی از مدرسه می‌آمد و سفره پهن می‌شد، دور سفره می‌گشت و گریه می‌کرد. پدرش می‌گفت: «همه می‌رویم، شما ناراحت نباش» نصرالله هم با گریه می‌گفت: «آقا جان کجا می‌رویم؟ دشمن دارد به تهران می‌آید، آنوقت ما بنشینیم غذا بخوریم و به فکر خودمان باشیم؟» بعد از آن فوراً به تهران آمد و دوره جنگ‌های چریکی را دید و در گروه شهید چمران بود که در کنار کرخه به شهادت رسید. پیكر نصرالله را ۵۵ روز بعد از شهادتش به خانه آوردند.

باچ‌گیری بر سر تحویل پیكر شهید

پیكر رضا، کوچک‌ترین عضو خانواده نیامده بود. کوموله‌ها گفته بودند اگر ۳۰ هزار تومان بیاورید، بدن رضا را صحیح و سالم تحویل‌تان می‌دهیم. آن موقع ۳۰ هزار تومان خیلی بود. حاج آقا خودش رفت کردستان. از آنجا زنگ زد و جریان را برایم گفتم: «می‌کن ۳۰ هزار تومن بدید تا شهیدتون رو تحویل بدیم!» گفتم:

شیخ احمد از اولیاءالله است

گزارشی از حضور رهبر معظم انقلاب در منزل شهیدان جنیدی

انقلاب کرده، نشان می‌دهد تکریم خانواده معظم شهدا، آن هم خانواده‌ای با این جایگاه و ویژگی‌ها، همیشه مد نظر ایشان بوده است. در واقع رهبر انقلاب، بعد از ریاست‌جمهوری، باز هم به دیدار آن خانواده می‌رفتند. یک بار پیش از درگذشت شیخ احمد، یک بار هم در

آیت‌الله احمد جنیدی پدروالامقام شهیدان رضا، محمد، نصرالله و عبدالحمید جنیدی و امام جمعه شهرستان رودسر بود که رهبر معظم انقلاب در مورد او فرموده‌اند ایشان از اولیاءالله هستند. همین جمله به تنهایی گویای جایگاه و ارزش این خانواده در نظر رهبر عزیز انقلاب است. رضا، محمد و نصرالله سه فرزندی بودند که در ایام دفاع مقدس از این خانواده تقدیم اسلام شد و حاج عبدالحمید تنها پسر باقی‌مانده از خانواده جنیدی بود که او هم بعدها به دلیل عوارض ناشی از مجروحیت به شهادت رسید.

قبل از وفات پدر

شیخ احمد پدر خانواده در سال ۷۷ درگذشت اما قبل از رحلت ایشان بود که رهبر معظم انقلاب برای عبادت از ایشان در اردیبهشت همان سال به پیشوای ورامین آمده بودند. در واقع رفتن رهبر انقلاب به منزل چنین خانواده‌ای که سه فرزند خود را تقدیم



امام جمعه دوم بودم!

ما در آن سال‌ها به کمک مشغول بودیم. اگر کسی کمک مالی می‌خواست یا جهیزیه و مسائلی مربوط به خانم‌ها، ابتدا مسئله را بررسی و درباره آن تحقیق می‌کردیم، بعد می‌فرستادیم پیش حاج‌آقا برای کمک. سر همین کارها بعضی‌ها بهم می‌گفتند امام جمعه دوم. (اشاره دارد به همسرشان آیت‌الله جنیدی که امام جمعه رودسر بود). بازدید از خانواده شهدا هم جزو برنامه‌های‌مان بود. ما برای تبلیغ و کمک‌رسانی به تمام بیلاقات و روستاهای دور و نزدیک می‌رفتیم. حتی برای کمک به خانواده‌ای که در جنگل زندگی می‌کردند، کلی‌راه‌توی جنگل رفتیم. در طول شانزده هفته‌سالی که من رودسر بودم، کارمان همین بود.

بوسه رهبر بردستان پدر شهید

معمولاً روحانی‌ها وقتی با هم آشنا می‌شوند یا در جلسات درس است یا در جلسات مباحثه یا فامیل هستند اما مرحوم جنیدی با هیچ یک از این شیوه‌ها با رهبر انقلاب آشنا نشدند بلکه در سال ۶۷، در دوران ریاست جمهوری آقای خامنه‌ای این اتفاق افتاد. مرحوم جنیدی (که آن زمان امام جمعه رودسر از توابع گیلان بودند) از اهالی گیلان دو اتوبوس را برای دیدار با حضرت آقا (که آن زمان رئیس‌جمهور بودند) راهی تهران کردند. چون ما اصالتاً پیشوایی هستیم، دو تا اتوبوس هم از پیشوا برای دیدار با آقا آمدند. یک جایگاه توی یک زمین چمن برای سخنرانی درست کرده بودند و ما هم پایین ایستاده بودیم. همان اول مراسم، سرم را که بلند کردم، دیدم حاج آقا توی جایگاه، کنار آقا ایستاده است. به عروسم گفتم: «حاج آقا چرا رفته اون بالا؟» گفت: «با بلندگو ایشون رو صدا زدن، شما حواس‌ت نبود.» توی همان جایگاه، آقا دست حاج آقا را بوسیدند. این را خودم با چشم‌هایم دیدم. بعد از پایان مراسم از همان بلندگو اعلام کردند که خانواده جنیدی با رئیس‌جمهور دیدار خصوصی دارند؛ یعنی با آقا. من بودم و عروس‌ها. رفتیم دیدار آقا. پشت سر ما هم زن‌داداش حاج آقا آمد که فرزندش قبل از آقا نصرالله شهید شده بود؛ روح‌الله جنیدی. گفت: «خب گفتن خانواده جنیدی؛ من هم جنیدی‌ام دیگه. من هم اومدم.» گفتم: «خوب کاری کردی.» بعدا که آقا به منزل ما در پیشوا آمدند، داستان آن روز بالای جایگاه را خودشان تعریف کردند.

مثل کبوتری که بال می‌گشود...

در زمان ریاست جمهوری حضرت آقا، ما رودسر بودیم. یک بار که ایشان (رهبری) تشریف آوردند استان گیلان گفته بودند: «من باید به دیدن ایشان (آیت‌الله جنیدی) بروم.» این برای موقعی بود که محمدمان هم شهید شده بود. یادم هست آقا منزل ما مهمان بودند. آن روز حمید چند تا عکس با دوربین خودش از آقا انداخت. هر بار هم که ما با خانواده به دیدار آقا می‌رفتیم، ایشان مانند کبوتری که بال بگشاید، حاج آقا را در آغوش می‌گرفتند و از ایشان با عنوان «جنیدی خودمان» یاد می‌کردند که حاکی از ارتباط معنوی حضرت آقا با حاج آقا جنیدی بود. یک بار هم ما درخواست دادیم که به دیدن خانم آقا برویم. چند وقت بعد خبر دادند که ایشان ما را دعوت کرده که برویم منزل‌شان و رفتیم.

ملاقات با همسر رهبر

یکی دو سال بعدش هم ما برای بار دوم رفتیم دیدن خانم آقا. این دفعه دسته‌جمعی رفتیم. از پیشوا حرکت کردیم که با حاج آقا و پاسدارها برویم رودسر. قرار شد حاج آقا و محافظ‌ها و دامادم محمد و نوه‌هایم توی ماشین بنشینند تا ما سریع برویم و برگردیم. وقتی رفتیم داخل، دیدیم مادر شهید لیافی‌نژاد و خانم فرشی نماینده‌های مجلس هم آنجا هستند. خانم آقا که برای آوردن وسیله پذیرایی رفتند بیرون، من به بچه‌ها گفتم: «زیاد نشینید، زودتر بلند شید که آقا چون توی ماشین منتظره.» اما مادر شهید لیافی‌نژاد گفت: «حاج‌خانم نمی‌ذاره شما بدون ناهار برید. براتون ناهار درست کرده.» گفتم: «حاج آقا رو با بچه‌ها گذاشتیم بیرون توی ماشین، منتظر ما هستن، ما داریم می‌ریم رودسر!» ایشان گفت: «خانم که دیروز با ما صحبت می‌کرد گفت خانم جنیدی که فردا بیاد، برای ناهار نگهشون می‌دارم.» عیبی نداره، حاج آقا و بچه‌ها هم میرن با پاسدارهای بیت ناهار می‌خورن.» آنجا روی فرشی نشستیم بودیم که پرزهایش رفته بود. مادرکم یک مقدار روی این فرش ناراحت بود و هی جابه‌جایی‌شد. خانم آقا فهمید، گفت این فرش جهیزیه من است و سر صحبت باز شد. گفت: «من دختر یکی از تجار فرش‌فروش مشهد هستم. اما از زمانی که آقا رو گرفتن و تبعید کردن، همه وسایل زندگی‌مون زوردر کردیم رفت. این فرش هم مال همون وقت هاست که هنوز زیر پامون مونده.»



•••

فوت ناگهانی فرزند شهید عبدالحمید

نصرالله (پسر عبدالحمید) علی‌رغم سن کم، تمام بار خانواده را بر دوش گرفته بود و شاید برای همین بود که مادر شهیدان جنیدی بعد از فوت او گفته بود غم از دست دادن نصرالله برایش با داغ چهار پسر و همسر برابر است. فوت ناگهانی نصرالله در سال ۱۳۹۰ کافی بود تا رهبر انقلاب، برای سومین بار (بعد از دوران ریاست جمهوری‌شان) به منزل شهیدان جنیدی قدم بگذارند. به گزارش ایستا یکی از بستگان نزدیک خانواده جنیدی، این دیدار را چنین روایت کرده: «درگذشت نصرالله برای خانواده بسیار سنگین بود به طوری‌که این چند روز چندین مرتبه مادر و مادر بزرگ او را در بیمارستان بستری کردیم. بعد از رفتن او دیگر روحیه و انگیزه‌ای برای ما باقی نماند؛ چراکه نصرالله کمک‌حال تمام خانواده بود. آقا (در این دیدار) فرمودند که من موضوع را از طریق روزنامه‌ها مطلع شدم و ادامه دادم: «چند روز است می‌خواهم بر حسب وظیفه، خدمت برسم ولی مشغله زیاد اجازه نمی‌داد.» آقا از سن و سال جوان تازه درگذشته پرسید و حاج خانم شروع به

هفتمین شب درگذشت حاج عبدالحمید، ایستا درباره این دیدار گزارش داده این دیدار در واقع برای عرض تسلیت به خاطر شهادت پسر چهارم خانواده بود. رهبر معظم انقلاب در آن دیدار جمله‌ای در تکریم این خانواده فرموده و نوشتند: «یاد شهیدان و صالحان این خانواده را همواره شاخص راه خود قرار دهید و با همان همت و انگیزه به‌سمت همان هدف‌که اعتلای کلمه اسلام است پیش بروید. خداوند شما و همه را موفق فرماید.»



•••

